

پیش از جنگ هم کارخانه تولید بحران روشن بود!

روایتی از ریشه‌های فرسایش اقتصاد ایران و راه متوقف کردن آن

۱- مقدمه

گاهی وقوع یک حادثه بزرگ، چنان تمام صحنه را در اختیار می‌گیرد که فراموش می‌کنیم ترک‌های دیوار پیش از آن پدید آمده بودند. جنگ نیز امروز به مهم‌ترین توضیح برای وضعیت نابسامان اقتصاد ایران تبدیل شده است؛ اما واقعیت آن است که اقتصاد کشور پیش از آغاز جنگ هم در مسیری نگران‌کننده حرکت می‌کرد. جنگ بحران را نساخت؛ تنها بر سرعت و شدت بحرانی افزود که ریشه‌های آن طی سال‌ها در ساختار اقتصاد و نظام سیاست‌گذاری شکل گرفته بود.

نشانه‌های این فرسایش پیش‌تر در متغیرهای کلان آشکار شده بود. در سال ۱۴۰۴، رشد اقتصادی به ۰.۲ درصد و رشد اقتصاد بدون نفت به منفی ۰.۳ درصد رسید؛ تشکیل سرمایه ثابت ناخالص ۲.۸ درصد کاهش یافت و تورم سالانه تا ۵۰.۶ درصد افزایش پیدا کرد. رشد نقدینگی از مرز ۵۰ درصد گذشت، نرخ مشارکت اقتصادی در محدوده ۴۰ درصد باقی ماند و ناترازی برق و گاز، بخشی از ظرفیت تولید کشور را از مدار خارج کرد. این اعداد، تصویر اقتصادی را نشان می‌دهند که پیش از اصابت ضربه جدید نیز تعادل خود را از دست داده بود. جنگ، با افزایش نااطمینانی، محدودتر کردن دسترسی به منابع، اختلال در تولید و تجارت و کوتاه‌تر کردن افق تصمیم‌گیری، این روند را تشدید کرده است.

پیش‌بینی‌های انجام‌شده نیز از احتمال تداوم این مسیر تا پایان سال حکایت دارند؛ از رشد اقتصادی منفی و تورم سنگین‌تر تا افزایش فقر، بیکاری و فشار بر بازار ارز. باین‌حال، دانستن اینکه اقتصاد در چه وضعیتی قرار دارد کافی نیست. شاخص‌ها محل درد را نشان می‌دهند، اما علت بیماری را توضیح نمی‌دهند. اگر قرار است این پیش‌بینی‌ها به واقعیت تبدیل نشوند، باید از توصیف بحران عبور کنیم، ریشه‌های شکل‌گیری آن را بشناسیم و برای متوقف کردن سازوکارهایی برنامه‌ریزی کنیم که سال‌هاست بی‌ثباتی، تورم، رکود و فرسایش ظرفیت‌های تولید را بازتولید می‌کنند.

۲- ریشه‌ها؛ کارخانه‌ای که بحران را بازتولید می‌کند

شاخص‌های اقتصادی به ما می‌گویند کجای اقتصاد درد می‌کند، اما برای درمان باید یک گام عقب‌تر رفت و پرسید چه سازوکارهایی این وضعیت را به وجود آورده‌اند. تورم، سقوط سرمایه‌گذاری، کسری بودجه، ناترازی انرژی و جهش ارز، حوادثی مستقل از یکدیگر نیستند؛ شاخه‌های درختی‌اند که ریشه‌های آن در نوع حکمرانی، توزیع قدرت و منابع، شیوه مواجهه با جهان و منطق سیاست‌گذاری اقتصادی قرار دارد. مهم‌ترین این ریشه‌ها را می‌توان در هفت محور جست‌وجو کرد.

۱-۲- اقتصاد بدون قطب‌نما؛ ائتلاف انرژی در کشمکش بر سر مقصد

نخستین ریشه را باید در فقدان یک تعریف مشترک از توسعه اقتصادی جست‌وجو کرد. در دهه‌های گذشته، اجزای مختلف نظام حکمرانی، جریان‌های سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ، تصویر یکسانی از مقصد کشور نداشته‌اند. برای یک گروه، توسعه به معنای رشد تولید و حضور در اقتصاد جهانی بوده؛ برای گروهی دیگر، خودکفایی، مقاومت، تثبیت ساختار موجود یا تحقق مجموعه‌ای از اهداف غیراقتصادی اولویت بیشتری داشته است. حتی درباره جایگاه بخش خصوصی، ارتباط با جهان، نقش دولت و معنای عدالت نیز توافق پایداری شکل نگرفته است.

اقتصاد ایران در چنین شرایطی شبیه کشتی بزرگی بوده که موتور، خدمه و منابع دارد، اما هر بخش، سکان را به سمتی می‌کشد. بخش مهمی از انرژی کشور به جای حرکت به سوی مقصد، صرف خنثی کردن نیروی دیگران شده است. یک دولت سیاستی را آغاز کرده و دولت بعدی آن را کنار گذاشته؛ نهادی برای جذب سرمایه تلاش کرده و نهادی دیگر با مقررات یا مواضع خود نااطمینانی آفریده است. مسئله اما فقط این نیست که همه اجزای کشتی باید یک‌جهت حرکت کنند؛ ابتدا باید در سطح سیاست‌گذار، اراده و اقناع نسبت به حرکت در مسیر توسعه شکل بگیرد و این مسیر به عنوان مقصد مشترک تثبیت شود؛ سپس سایر ارکان حکمرانی نیز حول آن جهت‌گیری هم‌راستا شوند.

وقتی توسعه اقتصادی و رفاه اجتماعی به اولویت مشترک همه اجزای حکمرانی تبدیل نشود، سیاست اقتصادی نیز ثبات پیدا نمی‌کند. سرمایه‌گذار نمی‌داند قواعد امروز تا چه زمانی معتبرند و مدیر اقتصادی نیز نمی‌داند تصمیم کارشناسی او با کدام ملاحظه سیاسی متوقف خواهد شد. حاصل این بی‌قطب‌نمایی، توقف، بازگشت و ائتلاف مداوم منابع است؛ وضعیتی پرهزینه که سروصدای فراوان دارد، اما فاصله کشور را با مقصد کمتر نمی‌کند. نبود این جهت‌گیری مشترک، سیاست‌ها را در مسیرهای موازی قرار می‌دهد، ریل‌های اقتصادی را با تغییر

دولت‌ها و مراجع تصمیم‌ساز دستخوش نوسان می‌کند و در نهایت امکان شکل‌گیری یک میثاق ملی و فرادستگاهی برای توسعه را از بین می‌برد.

۲-۲- منطق آبروداری؛ انتقال بحران به‌جای پذیرش و درمان آن

ریشه دوم، غلبه نوعی «کتمان یا آبروداری نهادی» بر مسئله‌شناسی صادقانه است. در این منطق، پذیرش وجود اشکال در یک سیاست یا نهاد، صرفاً اعتراف به یک خطای اجرایی تلقی نمی‌شود؛ گویی اعتبار کل ساختار سیاسی یا مبانی فکری پشتیبان آن زیر سؤال می‌رود. بنابراین نخستین واکنش، نه آشکار کردن مسئله و اصلاح آن، بلکه پنهان کردن نشانه‌های بحران است.

هرگاه بخشی از اقتصاد با مشکل روبه‌رو شده، منابع بخش‌های دیگر برای پوشاندن آن به کار گرفته شده است. زیان بانک‌ها با خلق اعتبار و اضافه‌برداشت پوشانده شده؛ کسری صندوق‌های بازنشستگی به بودجه منتقل شده؛ کسری بودجه به شبکه بانکی فشار آورده؛ کمبود انرژی با قطع برق و گاز صنایع پنهان شده؛ افزایش هزینه تولید با قیمت‌گذاری دستوری پوشانده شده و فشار بازار ارز با مصرف منابع ارزی یا ایجاد نرخ‌های متعدد به تأخیر افتاده است.

در ابتدا همه بخش‌ها بحرانی نبودند. اما به‌جای آنکه مشکل هر بخش در همان نقطه شناسایی و درمان شود، بحران از یک حساب به حساب دیگر و از یک نهاد به نهادی دیگر انتقال یافت. مانند خانه‌ای که صاحب آن برای آنکه مهمانان نم‌سقف را نبینند، آب را به اتاق‌های دیگر هدایت می‌کند؛ تا آنجا که سرانجام تمام سقف خانه خیس می‌شود و به ناگاه بر سر اهالی آن فروخواهد ریخت.

این رویکرد، علاوه بر فراگیر کردن بحران، نظام شناخت مسئله را نیز مختل کرده است. وقتی داده‌ها، قیمت‌ها و صورت‌های مالی اجازه ندارند عمق مشکل را نشان دهند، سیاست‌گذار نیز تصویر دقیقی از واقعیت به دست نمی‌آورد. بحران پنهان می‌ماند، اما متوقف نمی‌شود؛ در تاریکی رشد می‌کند و زمانی آشکار می‌شود که هزینه اصلاح آن بسیار افزایش یافته است.

۳-۲- بودجه؛ سفره تقسیم رانت و نقطه آغاز بی‌ثباتی مالی

بودجه باید نقشه مالی توسعه و یکی از مهم‌ترین ابزارهای ثبات اقتصادی باشد؛ اما در ایران، بیش از آنکه برنامه‌ای برای تخصیص منابع به اولویت‌های ملی باشد، به میدان تقسیم پول میان نهادها، مناطق، گروه‌های سیاسی و ذی‌نفعان تبدیل شده است. هر گروه می‌کوشد سهم خود را از بودجه تثبیت یا بزرگ‌تر کند و بسیاری از گروه‌های نفوذ نیز از مسیر لابی، فشار سیاسی و چانه‌زنی بر فرآیند بودجه اثر می‌گذارند.

در چنین ساختاری، حذف یا کاهش هزینه یک نهاد می‌تواند تعادل سیاسی را بر هم بزند. ساده‌ترین راه برای کاستن از تعارض آن بوده که تقریباً برای همه گروه‌های نفوذ سهمی در نظر گرفته شود. دعوای سیاسی موقتاً آرام شده، اما هزینه این آرامش از سهم توسعه اقتصادی پرداخت شده است. بودجه عمرانی، سرمایه‌گذاری زیرساختی، آموزش باکیفیت، نوسازی شبکه انرژی و حمایت مؤثر از تولید، نخستین قربانیان این سازش بوده‌اند. در حقیقت توسعه نیافتگی سیاسی، منجر به فشار بر بودجه و تبدیل به بحران‌های اقتصادی شده است.

به بیان دیگر، تعادل سیاسی از محل ایجاد عدم تعادل اقتصادی خریداری شده است. دولت برای حفظ همه تعهدات، هزینه‌هایی بیش از درآمد پایدار خود پذیرفته و شکاف را از طریق بدهی، فشار بر بانک‌ها، برداشت از منابع بین‌نسلی و در نهایت خلق پول پوشانده است. به همین دلیل، ریشه بخشی از رشد نقدینگی، تورم و ناترازی بانک‌ها را باید در همان لحظه‌ای جست‌وجو کرد که تعهدی بدون منبع پایدار وارد بودجه می‌شود. اگر نظام مالی و پولی را سیستم عصبی اقتصاد بدانیم، بودجه مهم‌ترین مرکز ارسال پیام در این سیستم است. هنگامی که بودجه به جای انضباط، بی‌ثباتی تزریق می‌کند، اختلال آن به بانک، بازار ارز، سطح قیمت‌ها و سرمایه‌گذاری سرایت می‌کند. در چنین وضعیتی، بودجه دیگر ابزار توسعه نیست؛ دستگاه توزیع تعهدات و انتقال هزینه آنها به آینده است.

۴-۲- بازیگران صاحب حق و تو؛ اصلاحاتی که پیش از اجرا متوقف می‌شوند

اقتصاد ایران با کمبود پیشنهاد اصلاحی مواجه نیست؛ بسیاری از راه‌حل‌ها سال‌هاست شناخته شده‌اند. مشکل آنجاست که در برابر هر اصلاح، بازیگرانی وجود دارند که از شرایط فعلی سود می‌برند و می‌توانند تصمیم را متوقف کنند. قدرت نظام تصمیم‌گیری برای جلوگیری از اصلاح، اغلب بیشتر از قدرت آن برای اجرای اصلاح است.

اگر مدیری بخواهد یک امتیاز، انحصار، معافیت، نرخ ترجیحی یا مسیر رانتهی را حذف کند، منافع گروهی را به خطر می‌اندازد. این گروه‌ها می‌توانند با فشار سیاسی، حمله رسانه‌ای، پرونده‌سازی یا نسبت دادن انگیزه‌های ناموجه، هزینه اصلاح را برای تصمیم‌گیرنده بالا ببرند. منافع اصلاح معمولاً در بلندمدت و میان عموم جامعه توزیع می‌شود، اما زیان آن برای گروه ذی‌نفع فوری و متمرکز است؛ بنابراین مخالفان اصلاح، سازمان‌یافته‌تر و پرصدا تر از حامیان آن عمل می‌کنند.

نتیجه آن است که زمین بازی سیاست اقتصادی به محدوده‌ای کوچک تبدیل می‌شود؛ محدوده‌ای که در آن هیچ منفعت تثبیت‌شده‌ای نباید آسیب ببیند. اما این نوع اصلاح، معمولاً قادر به تغییر هیچ ساختار معیوبی

نیست. سیاست گذار به اقدامات کوچک، کوتاه مدت و کم اثر پناه می برد، در حالی که بحران ها هر روز بزرگ تر و پرهزینه تر می شوند.

۵-۲- سودبران از بی نظمی و «تعادل پایین» در رابطه با جهان

بخشی از اقتصاد سیاسی ایران طی سال ها پیرامون نوعی تعارض کنترل شده با جهان شکل گرفته است؛ وضعیتی که نه به عادی سازی کامل روابط منتهی شود و نه شدت آن موجودیت ساختار سیاسی را در معرض خطر مستقیم قرار دهد. این وضعیت را می توان یک «تعادل پایین» نامید: تعادلی که در آن جامعه هزینه می پردازد، اما گروه هایی از تحریم، محدودیت مبادله، واسطه گری، انحصار واردات و صادرات، دور زدن مقررات و دسترسی های ویژه سود می برند.

تعارض نرم با جهان برای این گروه ها فقط یک موضع سیاسی نبوده، بلکه به تدریج به یک الگوی کسب و کار تبدیل شده است. هرچه انتقال پول، تجارت و دسترسی به فناوری دشوارتر شود، ارزش واسطه هایی که مسیرهای اختصاصی در اختیار دارند افزایش می یابد. بنابراین عادی شدن روابط، شفاف شدن تجارت و کاهش هزینه مبادله، منبع سود و قدرت آنها را تهدید می کند.

مشکل آن است که چنین تعادل شکننده ای برای همیشه قابل کنترل نیست. تعارضی که سال ها به عنوان سطحی مدیریت شده پذیرفته شده بود، به تدریج انباشته شد و سرانجام از تعارض نرم به رویارویی سخت و جنگ رسید. اکنون نیز همان گروه های خواستار تعارض نرم، ممکن است در برابر حل پایدار تعارض و عادی سازی روابط، مقاومت کنند؛ زیرا منافعی که در جنگ کامل، بلکه در تداوم نااطمینانی و محدودیت شکل گرفته است. اقتصاد ایران در این میان، هزینه سنگین تعادلی را می پردازد که برای برخی بازیگران بسیار سودآور بوده است.

۶-۲- قلمرو خاکستری؛ بنگاه هایی با امتیاز دولت (حاکمیت) و مسئولیت بخش خصوصی

بخش مهمی از اقتصاد ایران در اختیار نهادها و شرکت هایی است که نه کاملاً دولتی اند و نه واقعاً خصوصی. این قلمرو خاکستری از امتیازات بخش عمومی مانند دسترسی به منابع، زمین، اعتبار، قرارداد، معافیت یا نفوذ سیاستی برخوردار است، اما الزاماً به اندازه یک دستگاه دولتی شفاف و پاسخگو نیست. از سوی دیگر، چون خصوصی محسوب می شود، زیان ها و ناکارآمدی های آن نیز همیشه به روشنی در حساب دولت منعکس نمی شود.

این شرکت‌ها در بسیاری از بازارها با بخش خصوصی واقعی رقابت می‌کنند؛ اما رقابتی میان دو بازیگر هم‌وزن نیست. بنگاه خصوصی باید هزینه سرمایه، مالیات، ریسک مقررات و زیان احتمالی را خود بپردازد، درحالی‌که بنگاه خاکستری ممکن است به اعتبار ترجیحی، قراردادهای خاص یا حمایت ضمنی دسترسی داشته باشد. نتیجه، بیرون رفتن تدریجی بخش خصوصی از بازار، کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری و کوچک‌تر شدن قلمرو فعالیت مولد مستقل است.

بخشی از این مجموعه‌ها نه تنها درآمد متناسبی برای دولت ایجاد نکرده‌اند، بلکه زیان آنها در نهایت از طریق بودجه، بانک‌ها یا منابع عمومی جبران شده است. بنابراین اقتصاد هم هزینه ناکارآمدی آنها را پرداخته و هم فرصت رشد بنگاه‌های رقابتی را از دست داده است. این ساختار نه اقتصاد دولتی منضبط ساخته و نه بازار رقابتی؛ بلکه فضایی ایجاد کرده که در آن امتیاز عمومی با پاسخ‌گویی محدود ترکیب شده است.

۷-۲- کارخانه تولید تخصیص نادرست؛ وقتی اقتصاد دیگر نمی‌تواند حرف بزند

وظیفه بنیادی هر نظام اقتصادی، تخصیص منابع محدود میان نیازهای نامحدود است. قیمت‌ها، نرخ ارز، نرخ بهره، سود و زیان، زبان اقتصاد برای انجام این وظیفه‌اند. اما مداخلات گسترده و ناهماهنگ دولت، این زبان را مخدوش کرده است. اقتصاد ایران دیگر نمی‌تواند به‌درستی بگوید چه کالایی کمیاب است، کدام فعالیت بهره‌ورتر است و منابع باید به کدام بخش منتقل شوند.

قیمت‌گذاری دستوری، چندنرخ‌ی کردن ارز، اعتبار تکلیفی، مجوزهای محدودکننده، ممنوعیت‌های ناگهانی، تعرفه‌های متغیر و انبوه قوانین متعارض، هرکدام بخشی از سازوکار تخصیص را مختل کرده‌اند. ارز ارزان، تقاضای واردات و رانت را افزایش داده؛ انرژی ارزان، مصرف را بالا برده و انگیزه سرمایه‌گذاری را کاهش داده؛ اعتبار ارزان به جای بنگاه بهره‌ور، گاه به بازیگر برخوردار از نفوذ رسیده و سرکوب قیمت نیز کمبود، افت کیفیت و خروج تولیدکننده را در پی داشته است.

دولتی که اطلاعات، توان اجرایی و هماهنگی لازم برای تخصیص دقیق منابع را ندارد، کوشیده است جای سازوکار قیمت و رقابت بنشیند. نتیجه، شکل‌گیری «کارخانه تولید تخصیص نادرست» بوده است: کارخانه‌ای که مواد اولیه، ارز، انرژی، اعتبار و فرصت سرمایه‌گذاری را نه به مولدترین فعالیت‌ها، بلکه به نزدیک‌ترین بازیگران به مسیرهای اداری هدایت می‌کند.

مشکل اقتصاد ایران فقط کمبود منابع نیست؛ بخش مهم‌تری از مسئله، تخصیص نادرست همان منابع محدود موجود است. تا زمانی که این کارخانه فعال باشد، تزریق پول، ارز یا انرژی بیشتر نیز الزاماً به توسعه منجر نخواهد شد؛ تنها مواد اولیه بیشتری در اختیار سازوکاری قرار می‌دهد که محصول اصلی آن رانت، اتلاف و بی‌ثباتی است.

۳- چگونه کارخانه تولید بحران را متوقف کنیم؟

اقتصاد ایران بیش از آنکه به بسته‌ای تازه از وام، ارز ارزان یا بخشنامه‌های حمایتی نیاز داشته باشد، به تغییر سازوکاری نیاز دارد که به‌طور مداوم کسری بودجه، تورم، رانت و تخصیص نادرست تولید می‌کند. در شرایط جنگی، حمایت فوری از معیشت خانوارها، سرمایه در گردش بنگاه‌ها، زنجیره تأمین و زیرساخت‌های انرژی ضروری است؛ اما اگر این حمایت دوباره از مسیر خلق پول، تسهیلات بی‌ضابطه و قیمت‌گذاری دستوری انجام شود، درمان امروز به بحران فردا تبدیل خواهد شد. برآوردهای کارشناسی نشان می‌دهد آثار مستقیم و غیرمستقیم جنگ اخیر می‌تواند بیش از ده درصد از تولید ناخالص داخلی کشور را در سال آینده کاهش دهد؛ همین واقعیت، اصلاح ساختاری را از یک گزینه قابل‌بحث به یک ضرورت فوری بدل کرده است.

نقطه آغاز اصلاح، بازگرداندن قطب‌نما به سیاست‌گذاری است. اجزای مختلف حکمرانی باید دست‌کم بر این اصول توافق کنند که توسعه اقتصادی و رفاه عمومی اولویت ملی است؛ ثبات اقتصاد کلان نباید قربانی رقابت‌های سیاسی شود؛ بخش خصوصی باید به رسمیت شناخته شود و حضور فعال در اقتصاد جهانی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. بدون چنین توافقی، هر دولت مسیری تازه آغاز می‌کند و سرمایه‌گذار همچنان از پیش‌بینی آینده ناتوان می‌ماند. این توافق نیز نمی‌تواند در سطح شعار یا در چارچوب یک دولت باقی بماند؛ باید به یک میثاق سیاسی میان مراکز واقعی قدرت بدل شود، از جمله نهادها و مجاری تصمیم‌گیری موازی و بازیگرانی که در عمل توان و تئوی غیررسمی اصلاحات را در اختیار دارند؛ در غیر این صورت هر تصمیم اصلاحی در همان نقطه اجرا خنثی خواهد شد.

دستیابی به چنین سطحی از توافق، تنها از مسیر گفت‌وگوی صریح و بدون ملاحظه‌های سیاسی میان کارشناسان، فعالان اقتصادی و نهادهای حاکمیتی ممکن است؛ گفت‌وگویی که باید به زبان و منطق قابل‌فهم برای هر یک از طرف‌ها صورت گیرد، نه در قالب کلی‌گویی‌های مصلحتی که تاکنون هر تصمیم مهم را به تعویق انداخته است.

اصلاح پایدار همچنین به یک زیرساخت حقوقی روشن نیاز دارد: تضمین مالکیت خصوصی، احترام به قراردادهای استقلال واقعی دستگاه قضایی از فشارهای سیاسی، ارتقای کیفیت قانون‌نویسی و کاهش تعدد و تداخل مراجع تصمیم‌گیری موازی. بدون چنین زیرساختی، نه سرمایه‌گذار داخلی و نه سرمایه‌گذار خارجی نمی‌تواند افق بلندمدت را برای تصمیم‌های خود قابل‌اتکا بداند.

گام دوم، پایان دادن به پنهان سازی بحران هاست. کسری واقعی بودجه، بدهی دولت، زیان بانکها، وضعیت صندوق های بازنشستگی، ناترازی انرژی و عملکرد شرکت های عمومی باید شفاف شود. اعتبار حکمرانی از بی اشکال نشان دادن خود به دست نمی آید؛ از توانایی دیدن خطا و اصلاح آن حاصل می شود. بخشی از مقاومت در برابر این شفافیت نیز از سوی گروه هایی است که منافع مستقیم در تداوم بی نظمی، پیچیدگی مقررات و چندنرخی بودن اقتصاد دارند؛ تا زمانی که منافع این گروه ها آشکار و محدود نشود، شفافیت در حد شعار باقی خواهد ماند.

در قلب فرایند اصلاح باید بودجه قرار گیرد. هیچ دستگاهی نباید بدون مأموریت روشن و ارزیابی عملکرد از منابع عمومی سهم بگیرد و هیچ تعهد تازه ای نباید بدون منبع پایدار ایجاد شود. آرامش سیاسی را نمی توان برای همیشه از محل کسری بودجه، خلق پول و کاهش سرمایه گذاری عمرانی خرید. هم زمان، بنگاه های شبه دولتی باید یا مانند نهاد عمومی شفاف و پاسخگو باشند یا مانند شرکت خصوصی بدون امتیاز ویژه رقابت کنند. قلمرو خاکستری اقتصاد باید روشن شود.

در سیاست خارجی نیز خروج از وضعیت فرساینده جنگی و یا حتی «نه جنگ و نه صلح» ضروری است. هدف توافق نباید فقط فروش نفت یا آزاد شدن منابع ارزی باشد؛ ایران باید به جریان تجارت، فناوری، سرمایه و زنجیره های ارزش جهانی بازگردد. عادی سازی روابط، هم زمان نیازمند محدود کردن منافع است که پیرامون تحریم و واسطه گری شکل گرفته اند.

هیچ برنامه اصلاحی، هر قدر هم از نظر فنی درست باشد، بدون پشتوانه اجتماعی دوام نمی آورد. این پشتوانه تنها زمانی شکل می گیرد که ثمره اصلاح به صورت محسوس به زندگی روزمره مردم برسد و مردم احساس کنند سهمی واقعی، نه صرفاً وعده، در نتایج توسعه دارند؛ در غیر این صورت، تحمل اجتماعی لازم برای عبور از هزینه های کوتاه مدت اصلاح شکل نخواهد گرفت.

در نهایت، باید اجازه داد اقتصاد دوباره حرف بزند. کاهش نرخ های متعدد ارز، اصلاح تدریجی قیمت انرژی همراه با حمایت مستقیم از اقشار آسیب پذیر، حذف مجوزها و مقررات غیرضروری و پایان دادن به قیمت گذاری های مخرب و تعادل بخشی به قیمت های نسبی می تواند سازوکار تخصیص منابع را احیا کند. جنگ فرصت اصلاح را دشوارتر کرده، اما امکان تعویق آن را نیز از میان برده است. برای تغییر محصول، دیگر نمی توان فقط مواد اولیه بیشتری وارد همان کارخانه کرد؛ باید خط تولید بحران را متوقف و قواعد آن را از نو طراحی کرد.